

## رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه حکمت متعالیه

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۹

تاریخ تأیید: ۸۸/۴/۱۷

محمد قاسم الیاسی\*

در تفکر معاصر، وقتی سخن از رابطه اخلاق و سیاست به میان می‌آید، ممکن است پرسش‌های متعددی مطرح شود: آیا میان اخلاق و سیاست، نسبت «عینیت-تعامل» برقرار است؟ آیا اخلاق، تابع و ابزار سیاست خواهد بود؟ آیا سیاست و اخلاق با همدیگر تضاد دارند یا دو حوزه کاملاً متمایز و جدای از دیگری هستند. با تأمل در اندیشه ملاًصدرا و مبانی نظری اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه می‌توان تنها به پرسش‌های این که سیاست، خادم و تابع اخلاق باشد، یا میان اخلاق و سیاست، «وحدت-تعامل» برقرار باشد، پاسخ مثبت داد. از این رو، این نوشتار، متکفل بررسی همین دو پرسش است. به نظر می‌رسد صدر المتألهین، در خصوص نسبت میان اخلاق و سیاست، تنها دو فرضیه «غایی-ابزاری» و «وحدت-تعامل» را از میان فرضیه‌های متعدد و رایج، برگزیده است. و میان اخلاق و سیاست متعارفه و متعالیه، با طرح اسفار اربعه بر محوریت توحید، پیوندی ناگسستنی ایجاد کرده است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، سیاست، حکمت متعالیه، حکمت سیاسی متعالیه.

## ۱. طرح بحث و فرضیه‌ها

اخلاق و سیاست، دو مفهوم تنومند و پرباری است که می‌تواند جامعه ایده‌آل، مترقی و انسان‌های بافضیلت بسازد و پرورش دهد. این دو مفهوم که - پیشینه دیرینه‌ای در اندیشه فیلسوفان اسلامی و غرب داشته است- در عرض همدیگر در بستر حکمت عملی پرورش یافته، متأسفانه در دنیای تفکر معاصر، جایگاه و پایگاه خویش را از دست داده است و تا آن‌جا غریب واقع شده که، در اندیشه زیادی از نظریه‌پردازان معاصر، یادی از ارزش‌های آن به میان نمی‌آید. به جای آن: قدرت، لذت، منفعت، و خواسته‌های مادی صرف بدیل آن قرار گرفته است. اگر بر فرض: گهگاهی تلقی‌هایی هم از آن، در محافل علمی صورت می‌گیرد، ناظر بر اخلاق نسبی یا اومانستی و به عنوان یک وسیله برای اهداف سیاسی طرح می‌شود.



از این رو، این نوشته باور دارد که - بر خلاف تصور صوفی‌مسلکان حاشیه‌نشین، و سکولاریست‌های دنیاگزمین - اخلاق بدون سیاست بی‌بنیاد، دور از اجتماع و در حاشیه زندگی می‌کند که، هیچ ارزش فردی و اجتماعی ندارد. از سوی دیگر، سیاست بدون اخلاق نیز به معنای صحنه گذاشتن به تاخت و تازهای قدرت‌طلبانی است که به استثمارگری و استثمارگری خویش ادامه می‌دهند. اما اخلاق همراه سیاست و سیاست بر محوریت اخلاق می‌تواند در بُعد فردی، تعهد و تخصص را به ارمان آورد و در بُعد اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و قانون‌مندی را پرورش دهد. بر این اساس، نگارنده باور دارد که صدرالمتألهین، سیاستی مبتنی بر اخلاق و اخلاق ناظر بر سیاست را پایه‌ریزی و طرح کرده است، و بدین صورت، تصویری از مدینه متعالیه و شهر فاضله ارائه داده است. در نگاه ابتدایی، وقتی انسان با رابطه اخلاق و سیاست روبه‌رو می‌شود، فرضیه‌های مختلف و رهیافت‌های گوناگون - که در دنیای غرب رایج است - در ذهنش متصور می‌شود؛ از این رو، در گام نخست به نظر می‌رسد رهیافت‌ها و فرضیه‌های مختلف مطرح باشد:

رهیافت وحدت- عینیت، بدین معنا که در یک نگاه، مجموعه حقایق اخلاقی و سیاسی را از قبیل عدالت، آزادی، امنیت و آرامش، مدارا و... را یکی بگیرند (عینیت)؛ یا بخشی از حقایق اخلاقی را به منزله روح قوانین اجتماعی در نظر گیرند (وحدت). به تعبیر دیگر، باور داشته باشند که فضایل اخلاقی، فقط و فقط در جامعه رشد می‌کنند و در زیر سایه تدبیرهای سیاسی بالنده می‌شوند؛ چون بر فرض مدنی بالطبع بودن انسان، پرورش و

رشد انسان، و هویت آن در اجتماع شکل می‌گیرد؛ به نظر می‌رسد که این فرضیه در دیدگاه صدرا، مورد پذیرش نخواهد بود؛ چنانکه از بحث‌های بعدی روشن می‌شود.

رهیافت وحدت-تعامل؛ بدین معنا که برخی حقایق و اصول، اخلاقی محور و به عنوان روح سیاست باشند، و چون میان روح و بدن، وحدت برقرار است، پس میان اخلاق و سیاست، به این اعتبار، وحدت خواهد بود، اما در برخی دیگر از اصول و حقایق اخلاقی از یک سو، و قوانین و مقررات سیاسی از طرف دیگر، با همدیگر متفاوتند و هر کدام، قوانین خاص خودش را دارند، لکن با همدیگر، تعامل و داد و ستد دارند و دست یکدیگر را می‌گیرند. این رهیافت، یکی از فرضیه‌های اصلی این تحقیق می‌باشد.

رهیافت غایی-ابزاری؛ بدین معنا که سیاست به منزله خادم و تابع اخلاق باشد و اخلاق، نسبت به آن محوریت و تفوق داشته باشد. این رهیافت نیز یکی از فرضیه‌های اصلی این نوشته است.

رهیافت هدف-وسيله، یعنی اخلاق در خدمت سیاست، قدرت و منافع طبقه حاکم باشد؛ همان گونه که ماکیاوول و پیروانش معتقدند. و در عمل نزد سیاست‌مداران، بسیار رایج است؛ ولی به نظر صدرا مردود می‌باشد.

رهیافت تفکیک-تمایز، حوزه اخلاق و سیاست را کاملاً جدا می‌دانند و باور دارند که هیچ کدام نباید در حوزه دیگری وارد شود و دخالت کند؛ زیرا یکی مربوط به امور شخصی است و دیگری مربوط به اجتماع؛ هر چند هر دو برای آدمیان، لازم و ضروری می‌باشد و برای سعادت و لذت آدمیان لازم‌اند، اما یکی سعادت درونی را می‌خواهد، دیگری سعادت بیرونی را.

رهیافت تباین-تعارض، ادعایی فراتر از دیدگاه پنجم را دارد، نه تنها حوزه هردو را جدا می‌داند، بلکه حقایق اخلاقی را با قوانین دولت و کشورداری، کاملاً متضاد می‌داند، نه تنها توصیه می‌کند که یکی در قلمرو دیگری دخالت نکند، بلکه دخالت کردن را مخل اهداف همدیگر می‌داند؛ زیرا باور دارند که سیاست، دروغ و حيله را برای رسیدن به قدرت و منافع سیاسی تجویز می‌کند، ولی اخلاق، آن‌ها را نفی می‌کند.

به نظر می‌رسد در حکمت متعالیه، در مورد رابطه اخلاق و سیاست، تنها می‌توان از فرضیه‌های «وحدت-تعامل» و «غایی-ابزاری» با هم سخن گفت.



## ۲. تعریف اخلاق

اخلاق در لغت به معنای ویژگی ذاتی، حالت طبیعی، خوی، نهاد، فطرت و سرشت است. اخلاق خوب، یک حالت و صفت نفسانی است که در نفس بر اثر عادت رسوخ داشته و هیئت راسخه را پدید آورده است. این هیئت و ملکه به وی کمک می‌کند که بدون درنگ و تأمل، افعال پسندیده را انجام دهد و از اعمال ناپسند، اجتناب کند؛ مانند ملکه عدالت که اگر در نفس پایدار شود، در همه جا او را به سوی عدالت‌پیشگی و رعایت انصاف کمک می‌کند.<sup>۱</sup>

اخلاق در اصطلاح، گاهی به معنای صفات پایدار و ملکه باز دارنده ردایل و جهت دهنده فضایل اخلاقی یاد می‌شود و گاهی به عنوان صفت فعل به کار می‌رود، که از آن به کار اخلاقی تعبیر می‌کنند.<sup>۲</sup> اما این کار اخلاقی هنوز تبدیل به ملکه نشده، بلکه یک حالتی است که فعل اخلاقی به کمک آن صادر می‌شود.

باید توجه داشته باشیم که در این مقاله از اخلاقی بحث می‌کنیم که در عرض سیاست مدن به عنوان یکی از شاخه‌های حکمت عملی مطرح می‌باشد و می‌خواهیم یک معرفت کلی و سرنوشت‌ساز و یک قانون‌نامه اخلاقی عام یا اصول بنیادین برای خوب و بد به دست دهیم تا بر اساس آن، سیاست مدن را مقایسه و ارتباط آنها را بررسی کنیم. به نظر می‌رسد ارائه کردن چنین نظام‌نامه کلی، وظیفه فیلسوف اخلاق سنتی است. بر این اساس می‌خواهیم تعریف‌های رایج میان فیلسوفان پیشین را بیان کنیم:

ابن مسکویه در تعریف اخلاق می‌گوید: خلق و خوی، و آن حالتی است که نفس را به انجام افعال فرا می‌خواند؛ بدون آن که بر اندیشه متکی باشد و این حالت یا طبیعی است یا از طریق عادت دادن و یاد گرفتن به دست می‌آید؛ گاهی هم از روی فکر و اندیشه حاصل می‌شود و بر اثر تفکر زیاد، ملکه او می‌گردد.<sup>۳</sup>

صدرالمتألهین در تعریف اخلاق می‌گوید: هر صفتی که در باطن انسان پدید می‌آید و بر نفسش غالب می‌گردد، به گونه‌ای است که ملکه جانش می‌گردد و سبب می‌شود تا افعال مناسب با آن، به راحتی از وی صادر گردد و صدور اضداد آن دشوار باشد.<sup>۴</sup>

صدرالمتألهین، تهذیب قلب و تطهیر باطن و صفای روح را تبیین می‌کند و می‌گوید که در این مرتبه، انسان، فضایل اخلاقی را در وجودش پرورش داده؛ به گونه‌ای که آنها در جانش رسوخ کرده و ملکه جانش گردد؛ بر این اساس از تعادل، آزادی و استقلال نفسانی برخوردار می‌شود و کاملاً لجام خواسته‌های بدنی را در دست می‌گیرد و می‌تواند او را مهار

کند.<sup>۵</sup> ملاصدرا، اعتدال درونی و حد وسط میان افراط و تفریط را از مهم‌ترین اصول اخلاقی می‌داند:

و معنى حسن الخلق فى جميع انواعها الاربعة - حکمت، شجاعت، عفت و عدالت که همه را پوشش می‌دهد- و فروعها هو التوسط بين الافراط و التفریط و الغلو و التقصير فخير الامور اوسطها<sup>۶</sup>

بنابراین، در اینجا به همین تعریف بسنده می‌کنیم؛ زیرا مفهوم اخلاق مورد نظر صدرا کاملاً به دست آمد که همان اصول بنیادین اخلاقی و قوانین کلی از اخلاق به معنای سنتی و رایج است که در بستر حکمت عملی پرورش یافته است. و آن ملکه راسخه نفسانی است که بر اثر تمرین و ممارست، پایدار گردیده و حد وسط افراط و تفریط است و انسان با داشتن آن، از اعتدال روحی و باطنی برخوردار می‌باشد که از آن به تطهیر و تهذیب باطن تعبیر می‌کند.

### ۳. تعریف سیاست

سیاست در معنای خاص، همان هنر راهبری یک دولت و در معنای عام، هر نوع روش اداره یا بهبود امور شخصی یا اجتماعی است.<sup>۷</sup>

سیاست، تعاریف گوناگون دارد که مجال تحلیل و بررسی همه آن‌ها نیست. ولی از مجموع تعریف‌ها، می‌توان به دو تعریفی اشاره کرد که بیشتر می‌تواند بیان‌گر مقصود ما از سیاست در اندیشه فیلسوفان پیشین اسلامی باشد:

سیاست به مفهوم عام، عبارت است از «هر گونه تصمیم‌گیری، خطمشی، طرح و برنامه داشتن برای اداره یا به‌کرد امور اجتماعی و فردی و هدایت آنان به سوی اهداف از پیش تعیین شده».<sup>۸</sup> همانگونه که ملاحظه می‌شود، سیاست به این معنا؛ عام و هر نوع خطمشی را شامل می‌شود که انسان را به مقصود سیاسی‌اش هدایت می‌کند. به نظر می‌رسد این تعریف از سیاست با عقیده حکیمان پیشین که حکمت عملی را شامل هر نوع تدبیر برای رسیدن به مقصود و سعادت می‌دانستند، سازگاری دارد.<sup>۹</sup>

اما سیاست به معنا و مفهوم خاص، عبارت است از: «تدبیر و چاره‌جویی در اداره کشور، برای حفظ حاکمیت در دو مرحله امنیت داخلی و استقلال خارجی».<sup>۱۰</sup> این معنا و مفهوم از سیاست به معنای «سیاست مدن» در اندیشه فیلسوفان پیشین به کار رفته است؛ از این رو، خواجه می‌گوید: «حکمت عملی، و آن دانش مصالح حرکات ارادی و افعال صناعتی نوع



انسانی بود بر وجهی که مؤدی شود به نظام احوال معاش و معاد ایشان، و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه‌اند به سوی آن، و آن هم منقسم شود به دو قسم: یکی آن که راجع بود به هر نفسی به انفراد، و دیگر آن چه راجع بود به جماعت به مشارکت؛ قسم دوم نیز بر دو قسم شود: یکی آن چه راجع بود به جماعتی که میان ایشان مشارکت بود در منزل و خانه؛ دوم، آن چه را راجع بود به جماعتی که میان آن مشارکت بود در شهر و ریاست، بل اقلیم و مملکت، پس حکمت، سه قسم است: اول را تهذیب اخلاق خوانند، دوم را تدبیر منزل، سوم را سیاست مدن.<sup>۱۱</sup>

حاصل، آن که سیاست به هر دو مفهوم عام و خاص، با معنای فلسفه سیاسی و سیاست مدن در اندیشه فیلسوفان پیشین به ویژه صدر المتألهین سازگاری دارد و مقصود ما نیز همان معنا و مفهوم می‌باشد؛ زیرا تلقی ایشان از سیاست متعارفه، این است که به لحاظ مبدأ و غایت، فعل و انفعال، متفاوت با شریعت می‌باشد. این می‌رساند که صدرا نگاهی به علت فاعلی، غایی، صوری و مادی دارد،<sup>۱۲</sup> که با تعریف فلسفه سیاست کاملاً سازگاری دارد. و چون سیاست را در آنجا متعارفه دانسته، لذا میان آن و شریعت فرق می‌گذارد. اما اگر علت فاعلی؛ وحی الهی باشد و غایت آن، سعادت حقیقی و الهی شدن باشد، ضمن آن که سیاست متعالیه می‌شود، آن‌گاه تفاوتی با شریعت نخواهد داشت. این مطلب بعداً بیشتر بررسی می‌شود.

#### ۴. تعریف حکمت متعالیه

حکمت متعالیه به معنای عام هم شامل حکمت صدرا و هم شامل حکمت نوصدرایی‌ها می‌شود، ولی حکمت متعالیه به معنای خاص؛ ویژه صدرا می‌باشد. حکمت متعالیه به معنای خاص که مقصود این مقاله است، یکی از شریف‌ترین حکمت‌ها می‌باشد که صدر المتألهین با بهره‌گیری از روش‌های استدلالی و شهودی و با الهام از روش دینی به خوبی توانسته محتوای هستی‌شناسی و انسان‌شناسی فلسفی و عرفانی را در قالب‌های بحثی به منظومه سازوار سامان دهد. بدین صورت، حکمت معرفتی عرفانی را که از آبشخور شهود سیراب می‌شد، با حکمت فلسفی که محصول روش عقلی و استدلالی بود، در هم آمیخت؛ آن‌گاه با الهام از متون دینی بر تأییدات آن افزود، و آن دو حکمت را به هستی‌شناسی دینی نزدیک کرد. پس حکمت متعالیه صدرا با روش استدلالی - شهودی و با الهام از متون دینی، یک نظام حکمی و منظومه سازوار فلسفی متعالیه است که با طریق سلوک

عارفان به صورت اسفار اربعه تنظیم گردیده است:

احدها السفر من الخلق الى الحق. و ثانيها السفر بالحق في الحق. و السفر الثالث يقابل الاول لانه من الحق الى الخلق بالحق. و الرابع يقابل الثاني من وجه لانه بالحق في الخلق.<sup>۱۳</sup>

حکمت در اصطلاح صدر المتألهين، عبارت است از: «استکمال نفس انسانی بر اثر شناخت حقایق موجودات؛ آن گونه که هستند، یک نوع شناخت تحقیقی و قطعی به اندازه توان آدمی».<sup>۱۴</sup>

و در تعریف دیگر می‌گوید: «عبارت است از نظم علمی به اندازه طاقت و توانایی بشر و تحصیل شباهت به باری تعالی».<sup>۱۵</sup> همان گونه که می‌بینیم در این دو تعریف هم به موضوع که شناخت حقایق موجودات آن گونه که در واقع هستند؛ توجه شده و هم به غایت حکمت که غرض از آن، استکمال نفس انسانی و تشبیه به باری تعالی عنایت شده است، ضمناً به ناتوانی آدمیان نیز اعتراف شده که به اندازه توان خود، هر کسی از آن حقایق، خوشه‌ای می‌چیند.

#### ۵. جایگاه اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه

از تعریف صدر المتألهين به اعتبار غایت، روشن گردید که غرض حکمت نظری و حکمت عملی، استکمال نفس انسانی و تشبیه به باری تعالی و متخلق شدن به اخلاق الهی می‌باشد. چون با تأمل در تعریف حکمت به راحتی در می‌یابیم که هر دوی آن‌ها، بیان‌گر سعادت انسان در سرنوشت فردی و اجتماعی می‌باشد. پس حکمت نظری، اصول و مبانی نظری و سعادت عقلی که مطلوب بالذات می‌باشد، را تأمین می‌کند، و حکمت عملی در مقام عمل، اصول و قوانین عملی ارائه می‌دهد. محوریت در هر دو تعریف، انسان و کمال انسان بود، لذا در ذیل تعریف می‌گوید: انسان، آمیزه‌ای از دو بُعد است: صورت معنوی امری که مربوط به عالم عقول و ارواح است.<sup>۱۶</sup> و ماده حسی خلقت که، همین بدن عنصری وی می‌باشد. و متناسب با دو بعدی بودن انسان، در نفس انسانی نیز دو جهت شکل گرفته است: جهت وابستگی و جهت تجرد و استقلال. با تأمل در این دو جهت به آسانی می‌دانیم که ایشان توجه خاصی به حکمت عملی از جمله به رابطه اخلاق و سیاست و جایگاه آن دو، در حکمت داشته است؛ چون این فضایل اخلاقی هستند که اگر پایدار شوند و ملکه راسخه گردند، آدمیان، تطهیر ظاهر و تهذیب باطن می‌یابند. آن‌گاه نوبت



می‌رسد که حکمت را خوب فهم کنند و در نهایت به استکمال رسیده و تشبیه به باری تعالی می‌یابند.

صدر المتألهین در ادامه می‌گوید آدمیان که در نفس خود، حیث تعلقی و تجردی - حیث رو به بالا و رو به پایین - دارند، می‌رساند که بُعد مادی و تعلقی او نیازمند تدبیرهای دنیایی است و صورت معنوی وی نیازمند تعالی خواهی است. ضمن ارائه پاسخ‌های مثبت و متعادل، به خواسته‌های دنیایی، حیات را متوقف و منحصر در دنیا و سعادت‌های دنیایی نمی‌داند، بلکه از سعادت برتری دم می‌زند و آن را اصل می‌داند؛ پس به نظر صدرا آدمیان باید چنان برنامه‌ریزی کنند که به سعادت فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی با هم برسند و هیچ یکی را قربانی دیگری نکنند؛ برای این منظور، لازم است که حکمت نظری و عملی را همراه داشته باشند:

«و اما العملية فثمرتها مباشرة عمل خیر لتحصيل الهيئة الاستعلائية للنفس على البدن و الهيئة الانتقادية الانتقارية للبدن من النفس، و الى هذا الفن اشار بقوله تخلقوا بأخلاق الله... و للاشعار بان المعبر من كمال القوى العملية ما به نظام المعاش و المعاد».<sup>۱۷</sup>

بنابراین، جایگاه بی‌واسطه اخلاق و سیاست، حکمت عملی می‌باشد، ولی با واسطه از اصول و مبانی حکمت نظری نیز بهره می‌برد؛ چرا که در تعریف آنها گفته شده: حکمت علمی، عهده‌دار شناخت حقایقی می‌باشد که هستی آنها در اختیار انسان نیست، ولی حکمت عملی، مختص به اموری است که در حوزه تدبیر و اراده انسان شکل می‌گیرد.<sup>۱۸</sup> پس اخلاق و سیاست از اموری هستند که هستی آنها در اختیار ما است: «و ثمره آنها تهذیب ظاهر، تهذیب باطن، تخلی از رذایل و تحلی و آراسته شدن به فضایل است».<sup>۱۹</sup>

## ۶. رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه حکمت متعالیه

همان‌گونه که در مباحث پیشین بیان گردید، حکمت متعالیه بر اسلوب عرفانی مطابق با سفرهای چهارگانه تنظیم گردیده است. در این سیر و حرکت، انسان سالک در نخستین سفر روحانی‌اش از کثرت به وحدت سفر می‌کند؛ زیرا انسان، دارای استعدادهای بالقوه، فطرت خدا شناسی، توحیدخواهی، خداجویی، و حقیقت‌های متعالی و انسانی است که اینها در وجودش بالقوه است؛ تا زمانی که این استعدادهای بالقوه به فعلیت نرسد، انسان در مرز



حیوانیت قرار دارد، برای این که آدمیان به حقیقت‌های متعالی و خواسته‌های معقول انسانی برسند، ناگزیر است که به سوی حقیقت، کمال، و وحدت، حرکت استکمالی کند.<sup>۲۰</sup> بر این اساس، مسئله سیاست با حکمت، آن هم، در سفر نخستین برای رسیدن به کمالات انسانی، اخلاقی و الهی شدن پیوند می‌خورد و آغاز حرکت سیاسی و الهی و اخلاقی، یکی می‌شود. از این رو، صدر المتألهین در این حرکت استکمالی در بعد نظری از عقل هیولانی به عقل بالملکه و از آن به عقل بالفعل و سرانجام رسیدن به عقل فعال را منزلگاه‌های تکاملی انسانی می‌داند.<sup>۲۱</sup> در بُعد عملی، نخست، تهذیب ظاهر، سپس تهذیب باطن، آن‌گاه آراسته شدن به زیبایی‌ها و صفات الهی و سرانجام فناء فی الله را به عنوان مسیر استکمالی عملی نام می‌برد.<sup>۲۲</sup>

در سفر دوم، انسان سالک از حق به حق و صفاتی ذاتی حق - که عین ذاتش است - سفر می‌کند. در سفر سوم از حق به سوی خلق با حق سفر می‌کند؛ یعنی از صفات ذات به صفات افعال، همراه با حق سفر می‌کند. سرانجام، این سالک در سفر آخر که، از هر جهت کامل شده و به آخرین سعادت انسانی به اندازه توان بشری نائل شده، زمان آن می‌رسد که در بین خلق، یعنی آدمیان باز گردد؛<sup>۲۳</sup> در این سفر با سیمای هادی، پیامبر و رئیس اول سیاسی و اخلاقی در جامعه بازمی‌گردد. و چون هادی و رهبر امور دینی و دنیایی است، وظیفه دارد که مردم را در بعد فکری، و عملی، دنیایی و اخروی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و سیاسی هدایت کند. شریعت را تطبیق می‌کند تا مردم، تهذیب ظاهر پیدا کنند. مردم را تربیت کرده و فضایل اخلاقی را ترویج می‌کند تا مردم، تهذیب باطن بیابند. تعلیم کتاب و حکمت می‌کند تا دیگران نیز به کمال نهایی و سعادت حقیقی برسند. بنابراین، رابطه اخلاق و سیاست در تفکر صدر، تفکیک‌ناپذیر است؛ همان گونه که پیوند شریعت و سیاست در حکمت وی ناگسستنی می‌باشد. اما برای درک بهتر این رابطه و کمال آن، لازم است مبانی نظری رابطه اخلاق و سیاست را به طور مختصر بررسی کنیم.

#### ۱-۶. مبانی نظری رابطه اخلاق و سیاست

۱-۱-۶. خیریت وجود

خیر، چیزی است که هر موجودی به سوی آن اشتیاق یافته و آن را برمی‌گزیند. کمال، چیزی است که هر شیئی به سوی آن، حرکت اشتدادی و تکاملی پیدا می‌کند و سعادت،



همان لذتی است که ملائم با طبع انسان است؛ اما سعادت حقیقی، همان کمال و فعلیت یافتن عقل نظری، فراتر از عقل با ملکه و یا رسیدن به فضایل اخلاقی است؛ بر این اساس، انسان به هر میزانی که از ارزش‌های انسانی و کمالات عقلانی برخوردار باشد، به سعادت و لذت واقعی نزدیک‌تر می‌شود و هر جامعه‌ای که به مدنیت و عقلانیت رسیده باشد، به همان میزان به کمال حقیقی و مدینه فاضله نزدیک می‌شود.<sup>۲۴</sup> پس می‌توان در حکمت عملی - اخلاق و سیاست مدن - نیز تمام اصول و معیارها را برای رسیدن به خیر و کمال حقیقی به گونه‌ای به کار گرفت که، راهکارهای تربیتی صحیح، تزکیه نفس و بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی، کاملاً در آن رعایت شده باشد.<sup>۲۵</sup>

#### ۲-۱-۶. خلافت انسان در هستی

حکمت متعالیه با الهام از آموزه‌های وحیانی به کرامت ذاتی و جایگاه انسان در هستی - که همان خلافت الهی و امانت‌دار او باشد - توجه ویژه‌ای داشته است؛<sup>۲۶</sup> اما در این میان، این مقام برجسته را شایسته مؤمنان و در میان آنها، زبینه قامت پیامبران - که رؤسای اول جامعه بشری هستند - می‌داند.<sup>۲۷</sup> زیرا مسئله خلافت الهی، بدین معناست که انسان، نسبت به سایر موجودات، حتی فرشتگان به سبب علم و آگاهی خود، برتری دارد. این خلافت، زمانی تحقق عملی می‌یابد که آدمیان، اوصاف الهی را که ویژگی خلافت وی را تکمیل و متمیم می‌کند، دارا باشند؛ بدیهی است که این خصوصیات را در گام نخست، پیامبران دارند، ولی رسالت آنها حکم می‌کند که همه جوامع بشری را به آن رستگاری که خود دارند بکشاند و به همین دلیل، قافله سالار مردم شده و حلقه وصل میان خلق و خالق می‌گردد، تا آنان را نیز به سوی سعادت حقیقی اخلاقی و اجتماعی رهبری نموده و سرانجام به حقیقت متعالی برساند. پس تمام انسان‌ها استحقاق خلافت الهی را دارند و استعداد رسیدن به سوی حقیقت متعالیه را دارا می‌باشند، از این رو باید توسط رهبران الهی، این استعدادها به فعلیت برسد، این کار با راهنمایی و پیروی از شریعت و اصول اخلاقی، میسر است که به وسیله پیامبران انجام می‌پذیرد.<sup>۲۸</sup>

#### ۳-۱-۶. جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن انسان

صدر المتألهین معتقد است که نفس انسان، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است؛ بدین معنا که آدمیان در آغاز انعقاد و حدوث، مادی و جسمانی است، بر اثر حرکت اشتدادی جوهری، نفس، دم به دم از قوه به فعلیت و شدت وجودی تبدیل می‌شود؛ این سیر تکاملی به تدریج به جایی می‌رسد که آدم، انسان بالفعل، مدرک کلیات می‌شود؛ در

نهایت به عقل بالفعل، عقل قدسیه و عقل فعال می‌رسد. در بُعد عملی نیز بر اساس حرکت اشتدادی، ممکن است انسان، فرشته‌خوی شود و به تهذیب باطن و سعادت‌های معنوی برسد و قافله‌سالار جامعه انسانی گردد؛ ممکن است شیطان‌صفت، و سیاست‌مدار حيله‌گر و مکار شود، به توصیه‌های ماکیاول گوش فرا دهد و اخلاق را ابزار قدرت قرار دهد؛ یا حیوان درنده‌ای شود که برای رسیدن به قدرت و لذت‌های دنیا به هر جنایت و وحشی‌گری دست بزند. «اذا بلغ البلوغ الصوری یصیر انساناً بالفعل، ملکاً بالقوة او شیطاناً او غیرهما».<sup>۲۹</sup>

جامعه انسانی نیز مرکب از همین افراد انسانی است که بایستی مراحل تکامل را بپیمایند، و گروه‌های مختلف را بر حسب ملکات و رفتارهای خویش تشکیل دهند.<sup>۳۰</sup> بنابراین، اگر افراد انسانی ملائکه بالقوه هستند، باید به گونه‌ای تربیت شوند تا خلق و خوی ملائکه را دریابند؛ طبعاً جامعه انسانی نیز همان‌گونه تربیت شوند تا مدینه فاضله به معنای واقعی تحقق یابد. به قول استاد جوادی آملی، اگر افراد انسانی، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقااست، این بدین معناست که قافله‌ای از انسان، با تمام اوصاف نظری و عملی‌اش - علم، عدالت، آزادی و در یک کلام، جامعه انسانی نیز - می‌تواند جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء باشد.<sup>۳۱</sup>

۴-۱-۶. حرکت جوهری نفس و اختیار انسان

حرکت جوهری اشتدادی طبیعی را هر موجود مادی دارد، ولی در این میان، تنها انسان است که افزون بر آن، از استكمال جوهری اختیاری نیز برخوردار است.<sup>۳۲</sup> این ماهیت اختیاری است که رفتارهای آدمیان را در این حرکت، ممتاز و ارزش‌گذاری می‌کند، هم آنان را از حیوانات و فرشتگان متمایز می‌سازد و هم آنان را نسبت به همدیگر برتری می‌دهد؛ زیرا استعداد تکامل به سوی سعادت و خیر را همه آدمیان دارند ولی در این میان، تنها نخبگان و پویندگان حکمت و فضیلت برگزیده می‌شوند؛ دیگران ممکن است به سوی حیوانیت یا شیطنت به پیش روند.<sup>۳۳</sup>

۵-۱-۶. رابطه دنیا و آخرت

دنیا بستر حرکت تکاملی و زمینه‌ساز فعلیت یافتن استعداد‌های وجودی انسانی است. دنیا مزرعه آخرت و منزلی از منازل سالکین است. آدمیان، مسافری هستند که باید از این گذرگاه عبور کنند تا به سعادت حقیقی خویش برسند. از این رو، انسان، ناگزیر باید در بعد



فردی و اجتماعی با رعایت کردن قوانین الهی و حقایق انسانی و اخلاقی، سعادت دنیایی و آخرتی خود را تأمین و تضمین کند.<sup>۳۴</sup>

ع-۱-۶. غیر مکتفی بالذات بودن انسان در وجود و بقاء و مدنیت آن

صدر المتألهین در کتاب *مبدأ و معاد* فلسفه سیاسی و اثبات پیامبران را با این تعبیر آغاز می‌کند: «و ذلك ان الانسان مدنی بالطبع لا ينتظم حياته إلا بتمدن و اجتماع و تعاون»<sup>۳۵</sup> ولی در کتاب *شواهد الربوبية* که بعد از *مبدأ و معاد* نگارش یافته و به فلسفه سیاسی خود بیشتر پرداخته و بر مشرب خود، آن را نوشته است، با این تعبیر شروع می‌کند: «إن الانسان غیر مکتف بذاته فی الوجود و البقاء لان نوعه لم ینحصر فی شخصه فلا یعیش فی الدنيا الا بتمدن و اجتماع و تعاون»<sup>۳۶</sup> این دو تعبیر می‌رساند که صدر المتألهین مانند سایر فیلسوفان پیشین، بر اصل مدنی بودن انسان تأکید ورزیده و چون افراد انسانی بدون اجتماع نمی‌توانند زندگی کنند، و اجتماع بدون عدالت و قانون دوام ندارد، پس جامعه انسانی، نیازمند پیامبرانی است که آورندگان قانون می‌باشند. اما صدر المتألهین، انسان را ذاتاً غیر مکتفی می‌داند. غیر مکتفی: موجودی است که کمال وجودی خود را ندارد و نمی‌تواند نیازهای خود را با ساختارش هم‌آهنگ کند. بنابراین، حتماً به نیرویی خارج از خود نیازمند است، تا دست او را بگیرد و در تمام ابعاد وجودی و زندگی به کمال برساند؛ مانند انسان؛ در مقابل آن مکتفی: موجودی که کمال لایق خود را ندارد، ولی می‌تواند نیازهای خود را بر اساس ساختار داخلی‌اش تأمین کند، مانند: عالم مثال، فرشته‌ها و... که نیازی به تغذیه و تولید ندارند. اینها ناقص‌اند، ولی می‌توانند خود را تأمین کنند.<sup>۳۷</sup> نکته اساسی‌تر، آن‌که، انسان هم به رشد و تکامل وجودی در بعد علمی نیاز دارد و هم در بعد عملی، در جامعه هم به اخلاق نیاز دارد و هم به سیاست؛ بر این اساس، وقتی آدمیان در جامعه گرد هم می‌آیند، تمدن را می‌سازند و با قوانین اخلاقی و حقوقی، مدنیت را نهادینه می‌کنند. در واقع، مدینه فاضله می‌سازند؛ در این صورت است که جامعه، عینیت یافته و کثرت‌های اجتماعی به وحدت تبدیل می‌شود و آن جامعه را رئیس واحد، قانون عادلانه، و تشکیلات یکسان، قدرت منظم و نظام سیاسی واحد اداره می‌کند.

با توجه به مبانی نظری اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه، به دست آمد که رویکرد ویژه صدرا، با تأمل و کاویدن مبانی وی، به دست می‌آید، و این رویکرد نوآوری او را در پیوند میان اخلاق و سیاست از سایر حکیمان پیشین، کاملاً متمایز می‌سازد و بر این اساس، رابطه اخلاق و سیاست متدانیه و متعارفه و متعالیه، به راحتی تبیین و ارزیابی

می‌شود.

## ۲-۶. نقش محوری اخلاق در پرورش افراد جامعه و پدید آمدن مدینه فاضله

صدر المتألهین، اصول اخلاقی خود را در گام نخست، مبتنی بر حکمت، عدالت و آزادی می‌داند، و آنها را بر اساس قوای درونی انسان تبیین می‌کند؛ آن‌گاه فضایل اخلاقی و اجتماعی مبتنی بر آن را بیان کرده و بر آن اساس، راهبرد کلان قانونی و امنیتی برای یک مدینه فاضله ارائه می‌دهد.

۱. تجربه و تحقیق ثابت کرده که میان انسان‌ها بر حسب استعدادها و توانایی‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد؛ برخی دارای نفس نیرومندی هستند که در هر شرایط و موقعیت‌های خطیر، قابلیت‌های تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی دارند، و هیچ مشکلی باعث اختلال در تفکر و تأمل آنها نمی‌شود. در برابر، برخی انسان‌ها ناتوان و ضعیف‌النفس بوده و از استعدادهای لازم برخوردار نیستند. متناسب با این توانایی‌ها و استعدادها و سلیقه‌ها: اخلاق و حقوق، خواسته‌ها و آرزوها نیز متفاوت می‌شود؛ از جمله: حکمت و آزادی، یکی از خواسته‌های متعالیه انسانی است که تنها حکمت‌دوستان و آزادی‌خواهان، شوق و تمایل به سوی آن پیدا می‌کنند و در راستای کسب و به دست آوردن آن سعی و کوشش می‌کنند و توانایی درک و فهم آن را دارند.

«النفوس الانسانية متفاوت فيها حتى أن البالغ منها إلى درجة العالیة هی النفس القدسیة النبویة».<sup>۳۸</sup>

حکمت برای آدمیان، متناسب با توانایی‌هایشان یا امر فطری است که به راحتی می‌توانند به آن دست یابند، یعنی نفس‌شان به گونه‌ای هست که درست می‌اندیشند و با اندک تأملی می‌توانند به حکمت اکتسابی دست یابند؛ یا نفس‌شان آن قدر ناتوان است که هیچ تعلیمی برای آنها نفعی نمی‌بخشد.

نفسی، آزاد و رها است که تابع هیچ غریزه‌ای در خواهش و تمناهای دنیایی و بدنی نمی‌باشد، همیشه سرافراز و رها از هر گونه اسارت‌های نفسانی است و در مقابل فشارها و خواسته‌های غیر انسانی، سر فرود نمی‌آورد. این انسان، ضمن این‌که از متن دنیا و لذت‌های دنیا عبور می‌کند، با حکمت و درایت، با تعقل و تأمل میان افراطها و تفریطها، تعادل ایجاد کرده و خود را در دام آرزوها و خواسته‌های آنها اسیر نمی‌کند.

پس حکمت، آزادی و عدالت درونی، زمانی حاصل می‌شود که تمام فضایل اخلاقی در



ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی از آبشخور این اصول - که بیان گردید - سیراب شوند و تمام رذایل اخلاقی از حیات انسانی پاک گردند. تا مصداق این آیه مبارکه قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها<sup>۳۹</sup> گردند.

«و إذ علمت الحکمة و الحریة و حاصلهما قوة الاحاطة بالمعلومات و التجرّد عن المادیات فاعلم أن جمیع الفضائل النفسانیة یرجع الی هاتین الفضیلتین، و کذا الاخلاق الذمیمة مع کثرتها ترجع کلها الی اضداد هاتین...»<sup>۴۰</sup>

۲. در تعبیر دیگر، ارکان باطنی انسان را - بر اساس قوای ادراکی علمی و عملی، و قوای تحریکی شهوی و غضبی - چهار قسم ذکر می‌کند. بر اساس قوه علمی، حکمت به دست می‌آید و طبق قوه غضب، شجاعت، متناسب با قوه شهویه، عفت و خویشستن‌داری، مطابق با قوه عقل عملی، عدل و اعتدال میان این قوای چهار گانه در بعد فردی و اجتماعی پدید می‌آید. هرگاه این ارکان چهارگانه اخلاقی، متعادل و متوازن گردیدند، اعتدال و حسن خلق، تحقق خواهد یافت و اگر تحقق نیابند، افراد، فاسد خواهند شد. این اصول، نه تنها در افراد، ضروری است، بلکه در جامعه نیز لازم است؛ زیرا همان‌گونه که افراد، جامعه را می‌سازند، این رفتارهای اخلاقی و انسانی است که فرهنگ و تمدن را در جامعه، پایه‌ریزی می‌کند.

«و هی أربعة معان: قوة العلم، و قوة الغضب، و قوة الشهوة و قوة العقل و العدل بین هذه الامور»<sup>۴۱</sup>.

بنابراین، انسان در مسیر تکامل و برپایی یک جامعه ایده‌آل، ناگزیر باید میان قوایی که بیان گردید، تعادلی ایجاد کند. اگر انسان می‌خواهد مدینه امن، آزاد، عقیف و خویشستن‌دار، عادلانه و فاضله داشته باشد باید حکمت، عفت، شجاعت و عدالت را در افراد پدید بیاورد و این اصول بنیادین را در جامعه ترویج کند. این اصول بنیادین و اصول متفرع آن، نقش اساسی در تربیت افراد جامعه و تشکیل مدینه فاضله و ترسیم چشم‌اندازها و راهبردهای کلان سیاسی و اخلاقی دارد. انسان می‌تواند با الهام‌گیری از متون دینی و تفکر در حکمت نظری و عملی، و تربیت افراد جامعه و پرورش و گزینش سیاست‌مداران متعهد و متخصص، در تحقق فضایل اخلاقی در جامعه، تشکیل جامعه خوب به اهداف عالیّه انسانی برسد.

«إن كل انسان بشرى باطنه كأنه معجون من صفاته قوى بعضها بهيمية، و بعضها سبعية، و بعضها شيطانية، و بعضها ملكية... و اصول جميع الاخلاق هذه الاربعة و قد عجت في باطنه عجنأ محكماً لا يكاد يتخلص منها، و انما يخلص من ظلمات الثلاثة الاول بنور الهداية المستفاد من الشرع و العقل».<sup>۴۲</sup>

### ۳-۶. نقش ابزاری سیاست برای اخلاق

۱. سیاست در تأمین اهداف و سعادت اخلاقی و فراهم نمودن شرایط و زمینه‌های تربیت، ترویج و گسترش اصول اخلاقی، بسیار مؤثر و اثرگذار است. تمام اصول اخلاقی، حد اعتدال و میانه‌ای است که بین افراط و تفریط قرار دارد و این تعادل و میانه‌روی، هیچگاه محقق نخواهد شد؛ جز آنکه افراد جامعه تحت تربیت و پرورش خاص قرار گیرند تا این که آهسته آهسته، این حقایق اخلاقی، عادت شده، ملکه نفسانی شوند؛ این ملکه، حداقل نیازمند آزادی کامل و ایجاد فضایی مناسب و زمینه‌های تربیتی ویژه‌ای هستند که فقط دولت با سیاست‌گذاری‌های خوب می‌تواند از طریق وضع قوانین و مقررات و پدید آوردن مراکز و زمینه‌های تعلیم و تربیت متمرکز و هم‌آهنگ، این بستر را فراهم سازد. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در تمام عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی در دستگاه دولتی و حکومت شکل می‌گیرد؛ این تصمیم در بُعد پرورش افراد اخلاقی، سیاست‌مدار اخلاقی و تربیت جامعه اخلاقی، زمانی می‌تواند گرفته شود که قبل از آن، سیاست‌مداران و کارگزاران خوب در دستگاه حکومت؛ اعم از قوه اجرائیه و مقننه وجود داشته باشند. این گونه افراد، فقط از طریق مردم‌سالاری دینی، بایستی از سوی مردم انتخاب شده باشند؛ تنها چنین افرادی که هم تخصص دارند و نیازهای اساسی جامعه و مصلحت آنان را درک می‌کنند و هم تعهد دارند؛ به این معنا که خود متخلق به اخلاق اسلامی می‌باشند، می‌توانند آزادی و بستر مناسب برای پرورش و گسترش فضایل اخلاقی را در جامعه فراهم کنند.

۲. صدر المتألهین معتقد است که نفس انسانی، مبدأ پیدایش سیاست است. نفس انسانی در برابر نفس کلیه الهی، جزئی است. این حرکت و پیدایش سیاست، پیرو حسن اختیار افراد بشر است؛ زیرا کسانی که می‌خواهند جامعه را اداره کنند، خواه ناخواه، افراد بشر را بر اساس تفکر و سلیقه خود در نظامی که صلاح می‌داند، سیاست‌گزاری و مدیریت



می‌کنند، ولی شریعت - اخلاق نیز جزو شریعت است - حرکتی است که مبدأ آن، نهایت سیاست است.

«اما المبدأ فلأن السياسة حركة مبدئها من النفس الجزئية ... و الشريعة حركة مبدئها نهاية السياسة».<sup>۴۳</sup>

۳. غایت سیاست، پیروی از شریعت است و غایت شریعت، الهی شدن، تهذیب ظاهر، تهذیب باطن، آراسته شدن به اوصاف الهی است. سیاست، چونان عبدی می‌ماند که نسبت به فرمان‌ها و خواسته‌های خود باید مطیع باشد. چون شریعت نسبت به سیاست به منزله گوه‌ری می‌ماند که زیبایی‌های سیاست در حفظ و مراقبت از آن و ارزش‌های آن می‌باشد. «فنهاية السياسة هي الطاعة للشرعية و هي لها كالعبد للمولى»<sup>۴۴</sup>

بنابراین، سیاست، زمینه‌ساز و در خدمت شریعت و اخلاق است. برای این‌که بتوانیم فضایل اخلاقی را در جامعه، محقق بسازیم، می‌توانیم از سیاست به عنوان ابزار و خادم استفاده کنیم. ولی باید توجه داشته باشیم که سیاست در همه جا به عنوان ابزار اخلاق نیست؛ زیرا سیاست متدانیه، متعارفه و متعالیه داریم، چنان‌که اخلاق متدانیه (بر محور افتخار دنیوی)، متعارفه (بر محور سعادت دنیایی با قطع نظر از سعادت اخروی و بدون توجه به توحید محوری)، و متعالیه (اخلاق مبتنی بر توحید) داریم.<sup>۴۵</sup>

در سیاست متدانیه، سیاست‌مداران از هر نوع روش، قانون، و تدبیرهای سیاسی استفاده می‌کنند؛ صرفاً برای حفظ قدرت یا برآورده شدن منافع مادی و دنیایی مردم. شاید بتوان سیاست‌های ماکیاولی، لذت‌گرایی دنیایی، منفعت‌طلبی و قدرت‌طلبی‌ها را از این قبیل سیاست‌خواند که مبتنی بر مبانی اومانستی، دنیاگرایی، فردگرایی و عقل‌گرایی است. بدیهی است که این نوع سیاست با اخلاق متعالیه و متعارفه، هیچ سر سازگاری ندارد؛ هر چند ممکن است تنها با اخلاق متدانیه که هیچ نقش آخرتی در آن دیده نمی‌شود، سازگاری یا تعامل داشته باشد.

سیاست متعارفه، سیاستی است که شاید تمام یا بعضی یا بیشتر قوانین آن بدون در نظر داشت آخرت و سعادت ابدی در نظر گرفته شده باشد؛ هر چند نقش شریعت و اخلاق در آن کم‌رنگ دیده می‌شود، ولی به گونه‌ای نیست که بریده از آن و ناسازگار با آن لحاظ شود. چنین سیاستی با اخلاق متعارفه تعامل دارد؛ زیرا اخلاق متعارفه نیز به سعادت و موقعیت‌های دنیایی بیشتر اهمیت می‌دهد تا آخرتی؛ هر چند که سعادت آخرت را کاملاً



نادیده نمی‌گیرد، ولی نقش آخرت و سعادت اخروی، کم‌رنگ دیده می‌شود یا لااقل، توحید محور نیست، بلکه رنگ و بوی اومانیستی در آن دیده می‌شود. ولی سیاست متعارفه، چنان‌که در دیدگاه صدر المتألهین به آن اشاره شد و تفاوتی میان آن و شریعت از چهار جهت گذاشته شده، این سیاست، نقش ابزاری نسبت به شریعت و اخلاق دارد. پس سیاست متعارفه، ابزار و خادم شریعت و اخلاق متعالیه می‌باشد.

اما سیاست متعالیه، سیاستی است که کاملاً مبتنی بر شریعت و توحید می‌باشد و به دنبال سعادت حقیقی انسان است؛ مانند سیاست پیامبر گرامی اسلام. بدیهی است که چنین سیاستی با اخلاق متعالیه - که همان اخلاق الهی و تخلق به اخلاق الله است - تعامل دارد. پس اخلاق و سیاست متعارفه، گاهی با همدیگر وحدت دارند و اخلاق، روح سیاست را تشکیل می‌دهد، و گاهی با هم تعامل دارند. گاهی سیاست، نقش ابزار را نسبت به اخلاق دارد؛ چنانکه سیاست متعارفه، غالباً در خدمت اخلاق متعالیه می‌باشد، ولی گاهی با همدیگر تعامل دارند.

#### ۴-۶. تعامل اخلاق و سیاست متعارفه و متعالیه

از مباحث پیشین به دست آمد که اصول بنیادین اخلاق، همان‌گونه که محور تربیت افراد و گسترش فضایل اخلاقی در جامعه می‌شود، در تربیت سیاستمداران، ترویج اخلاق سیاسی و تشکیل مدینه فاضله نقش مهم و اساسی دارد. از سوی دیگر سیاست، زمینه‌ساز پرورش ملکات اخلاقی و گسترش فضایل اخلاقی می‌شود و به عنوان خادم و ابزار در خدمت اخلاق و شریعت قرار می‌گیرد. در این جا به این نکته پرداخته می‌شود که گاهی میان اخلاق و سیاست، رابطه «وحدت-تعامل» برقرار است. چون اخلاق در یک نگاه، روح و گوهر سیاست است؛ همان‌گونه که شریعت، روح سیاست می‌باشد؛ و چون میان روح و بدن، یک نوع اتحاد برقرار است، پس میان سیاست و اخلاق نیز اتحادی برقرار است؛ به گونه‌ای که اگر سیاست بدون اخلاق باشد؛ مانند جسد بدون روح می‌ماند، که نه تنها ارزش ندارد، بلکه به زودی، بوی متعفن آن، افراد و جامعه را فاسد می‌کند.

«نسبة النبوة الى الشريعة كنسبة الروح الى الجسد و الذي فيه الروح و السياسة

المجردة عن الشرع كجسد لا روح فيه»<sup>۴۶</sup>

اما گاهی سیاست از اهداف، انگیزه‌ها، مقررات، تدبیرها، مهارت‌ها و روش‌های ویژه برخوردار است؛ تکنیک‌های مدرن را می‌طلبد که حداقل نمی‌تواند با اصول اخلاقی، کاملاً



هم‌آهنگی داشته باشد. هر چند می‌تواند این امور برای رسیدن به اهداف اخلاقی نیز کمک کند. از سوی دیگر، حقایق و اصول اخلاقی وجود دارند که برای رفتارهای فردی و تصفیۀ باطن، و تهذیب نفس و سیر سلوک عرفانی بسیار مؤثر است، ولی در عرصۀ سیاست، نقش اساسی ندارد. این امور با همدیگر می‌توانند در رسیدن به اهداف و سعادت اخلاقی و سیاسی، تعامل داشته باشند؛ از باب نمونه:

۱. سیاست متعارفه و متعالیه به ترتیب با اخلاق متعارفه و متعالیه چون از روح واحد، هدف یگانه، راهبرد دنیایی و اخروی مشترک، جامعیت قوانین و مقررات مطابق با خواسته‌های فطری، متعالی و انسانی برخوردارند، می‌توانند برای رسیدن آن اهداف در عرصۀ حیات فردی و اجتماعی، سعادت افراد و جامعه، و کمالات دنیوی و اخروی، نظری و عملی با هم تعامل و همکاری داشته باشند.<sup>۴۷</sup> در عرصۀ سیاست می‌توان از روش‌های مدرن، سیاست‌های اساسی، تکنولوژی پیشرفته که مخالف اخلاق انسانی نباشد، بهره برد. از سوی دیگر، اخلاق را در جامعه، به ویژه میان سیاست‌مداران گسترش داد یا افراد متخلق و متعهد را در انتخابات از طریق مردم‌سالاری دینی انتخاب کرد تا به اهداف انسانی و الهی کمک کنند. سیاست متعالیه، سیاست مبتنی بر اخلاق توحیدی است؛ چنان‌که اخلاق متعالیه، حامی سیاست متعالیه، جامعۀ سیاسی دینی، و سیاست‌مداران متدین و آگاه به دین می‌باشند. در حکمت متعالیه، این نوع سیاست، با اخلاق، هم‌آهنگی و تعامل دارد.

۲. وقتی در حکمت و اسرار اخلاق، حقوق و سیاست و ماهیت اصول اخلاقی، حقوقی و سیاسی تأمل می‌کنیم، به راحتی در می‌یابیم که قوانین اسلامی؛ اعم از حقایق اخلاقی و عبادی، حقوقی و سیاسی به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که تمام ابعاد حیات فردی و اجتماعی را پوشش می‌دهد، و تشکیل یک حکومت و ساختن جامعه فاضله را ضروری می‌داند. در برخی عبادت‌های دسته‌جمعی: نوعی تعامل، همگرایی، اتحاد، برادری، آگاهی‌بخشی همگانی از اوضاع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دیده می‌شود؛ در رفتارهای عبادی: نوعی همدلی، مدارا، و هم‌پذیری به چشم می‌خورد؛ و با کاویدن اسرار عبادات، عقود، ایقاعات، احکام جزایی، و سایر حقوق و آزادی‌های اساسی، نفی سبیل، مبارزه با بغی، قطاع‌الطریق، جاسوسان و سارقان و... درمی‌یابیم که چگونه امنیت داخلی و خارجی، تحقق عدالت و صلح، و حفظ جان، مال، آبرو، عقل، و... در جامعه ضروری دانسته شده است.<sup>۴۸</sup> این فلسفه، اسرار، و رویکردها: حکایت از تعامل میان سیاست و اخلاق در

جامعه اسلامی دارد، و می‌خواهد با این تعامل و هم‌آهنگی میان سیاست اخلاقی، و اخلاق سیاسی، رویه واحدی ایجاد کند تا افراد و جامعه را به منزل مقصودشان - که همان خیر و سعادت حقیقی است - برساند و در جامعه، افراد صالح و شایسته تربیت کند.

۳. صدر المتألهین با پیروی از حکیمان پیشین اسلامی، جامعه را نیازمند حاکمی می‌داند که باید شرایط دوازده‌گانه‌ای را دارا باشند. این شرایط به گونه‌ای بیان گردیده که به جز پیامبران و امامان نمی‌توانند تمام آن شرایط را یک جا داشته باشند. این ویژگی‌های رئیس اول، آن قدر برای صدر المتألهین اهمیت داشته که آن را با تفصیل بیشتری نسبت به فارابی و حکیمان دیگر بیان کرده است. با تأمل در این شرایط در می‌یابیم که با داشتن این شرایط ویژه، حاکمان می‌توانند به طور جامع از تخصص و تعهد برخوردار باشند؛ در میان این شرایط دوازده‌گانه، حداقل نه شرط آن، صبغه اخلاقی دارد: ۱. دوستدار دانش و حکمت باشد؛ ۲. از لهو و لعب، حرص و طمع، شهوت‌پرستی و لذت‌خواهی به دور باشد؛ ۳. بزرگ‌منش و دوست‌دار کرامت انسانی باشد، از ذلت و خواری، عیب و عار پرهیزد؛ ۴. درهم و دینار و منافع دنیایی برایش بی‌مقدار باشد؛ ۵. نسبت به اجرای عدالت، سخت‌گیر، چموش و از ظلم و زشتی‌ها پرهیزگار؛ ۶. دوست‌دار عدالت و انصاف و دشمن ظلم و ظالمان باشد؛ ۷. شجاع باشد و در کارهایی که شایسته است و مصلحت مردم در آن است، عزم راسخ داشته باشد و از کارهای ناشایست و برخلاف مصلحت، منجزر باشد؛ ۸. نسبت به مردم، مهربان و عطوف باشد و از خشونت نسبت به آنان پرهیزد؛ ۹. در برابر خدای خویش خائف و ترسان باشد.<sup>۴۹</sup> این شرایط رئیس مدینه می‌رساند که اخلاق، نقش کلیدی در تعهد حاکمان دارد؛ پس میان سیاست و اخلاق، تعامل و همگرایی وجود دارد.

۴. سعادت، غایت مشترک امور اخلاقی و سیاسی است. به نظر صدرا تحقق عدالت، آزادی، استقلال و امنیت درونی و بیرونی، خویش‌داری و عفت همگانی و فردی، هدایت مردم به سوی سعادت ابدی، تنظیم امور معیشتی و اخروی، برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی از چیزهایی است که تعامل میان اخلاق و سیاست را در تحقق مدینه فاضله می‌طلبد. از باب نمونه، یکی از اهداف و سعادات حقیقی دنیایی انسان، تحقق عدالت بیرونی و درونی و عدالت اجتماعی و فردی است. با تحقق این عدالت، تازه زمینه برای رسیدن به سعادت‌های بالاتری فراهم می‌شود.<sup>۵۰</sup>

### نتیجه

با تحلیل عبارت‌های صدر المتألهین درباره اخلاق و سیاست، و با تأمل و کاویدن مبانی نظری اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه که عبارتند از: خیریه وجود، خلافت انسان در هستی، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس انسان، حرکت جوهری نفس و اختیار انسان، رابطه دنیا و آخرت، و غیر مکتفی بالذات بودن انسان و مدنیت آن، می‌توان هر دو رهیافت «وحدت-تعامل» و «غایی-ابزاری» را در اندیشه صدر المتألهین یافت. رمز کار، در این است که گاهی میان اخلاق متعارفه با سیاست متعارفه مقایسه می‌شود و نسبت‌شان بررسی و ارزیابی می‌شود؛ گاهی میان اخلاق متعالیه با سیاست متعالیه، و گاهی ارتباط میان اخلاق متعالیه و سیاست متعارفه تحلیل می‌شود. بر این اساس، اگر نسبت میان سیاست متعارفه و اخلاق متعالیه در نظر گرفته شود، سیاست، تابع و خادم اخلاق است؛ میان‌شان، اگر نگوییم تماماً، بلکه اغلب رابطه غایی-ابزاری حاکم است. اگر میان اخلاق متعارفه با سیاست متعارفه، نسبت‌سنجی صورت گیرد، اخلاق متعارفه، گاهی روح و گوهر سیاست متعارفه است؛ زیرا اخلاق، نسبت به آن محوریت دارد و به همین دلیل، آن سیاست را از مبتدائیه به متعارفه ارتقاء داده است؛ گاهی میان‌شان تعامل است؛ چون در مواردی، هر کدام از سیاست و اخلاق، اصول، قوانین و معیارهای خویش را برای رسیدن انسان به اهداف و راهبردهای وی دارد. اگر رابطه میان اخلاق متعالیه با سیاست متعالیه در نظر گرفته شود، در این‌جا، چون هر دو از روح یگانه، هدف واحد و انگیزه مشترکی برخوردارند و در علت فاعلی و غایی، توحید محور هستند، دوباره همان رهیافت وحدت-تعامل تقویت می‌شود.



## پی نوشت‌ها

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۴ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۵) واژه خلق؛ آذرتاش آذرنوش، *فرهنگ معاصر عربی-فارسی* (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴) ص ۱۸۱ واژه خُلُق؛ رک: طباطبایی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، ج ۱ (بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۷) ص ۳۵۱.
۲. محمد تقی مصباح یزدی، *فلسفه اخلاق* (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷) ص ۹-۱۰.
۳. ابو علی احمد ابن مسکویه، *تهذیب الاخلاق* (قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۲ق) ص ۵۱.
۴. صدر المتألهین شیرازی، *اسفار*، ج ۹ (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۰) ص ۱۲۵؛ صدر المتألهین شیرازی، *المبدأ و المعاد*، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰) ص ۶۱۹.
۵. *المبدأ و المعاد*، پیشین، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.
۶. صدر المتألهین شیرازی، *اسفار*، پیشین، ص ۹۱.
۷. علی آقا بخشی، مینو افشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، (تهران: نشر چاپار، ۱۳۸۳).
۸. اسماعیل دارابکلائی، *نگرشی بر فلسفه سیاسی اسلام* (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰) ص ۱۹.
۹. ابونصر فارابی، *احصاء العلوم* (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴) فصل پنجم سیاست مدن؛ نیز رک: فارابی، *السیاسة المدنیة*؛ ترجمه و شرح حسن ملک‌شاهی (تهران: سروش، ۱۳۷۶) ص ۱۹۸.
۱۰. اسماعیل دارابکلائی، پیشین، ص ۲۱.
۱۱. طوسی، *اخلاق ناصری*، نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی امام، ص ۱۸.
۱۲. صدر المتألهین شیرازی، *الشواهد الربوبیة*، تحقیق: سید جلال الدین آشتیانی (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶) ص ۴۲۷ - ۴۲۶.
۱۳. *اسفار*، ج ۱، پیشین، ص ۱۳.



۱۴. همان،، ص ۲۰.
۱۵. همان.
۱۶. الاله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمين (اعراف/۵۴)؛ قل الروح من امر ربي (اسراء/۸۵).
۱۷. اسفار، ج ۱، پیشین، ص ۲۱.
۱۸. عبدالله جوادی آملی، رحيق مختوم، ج ۱ (قم: نشر اسراء، ۱۳۸۲) ص ۱۲۲.
۱۹. اسفار، تعلیقه حاج سبزواری، پیشین.
۲۰. الشواهد الربوبية، پیشین، ص ۴۲۲.
۲۱. صدر المتألهين شيرازي، المبدأ و المعاد، تصحيح: استاد جلال الدين آشتياني (قم: بوستان كتاب، ۱۳۸۷) ص ۳۷۰.
۲۲. همان، ص ۱۸۴ - ۱۸۳.
۲۳. اسفار، ج ۱، پیشین، ص ۱۳.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۳۴۰؛ ج ۴، ص ۱۲۲؛ ج ۷، ص ۵۸؛ و نیز رک: صدر المتألهين شيرازي، مفاتيح الغيب (بيروت: موسسه تاريخ العربي، ۱۴۲۴ق) ص ۶۷۲.
۲۵. برای تفصيل و توضيح بیشتر اين مباني می توانيد مراجعه کنيد به مقاله: محمد قاسم الياسي، رابطه شريعت و سياست از ديگاه حکمت متعالیه، فصلنامه علمی - ترويجی علوم سياسی، دانشگاه باقر العلوم (قم: پاییز ۱۳۸۷، ش ۴۳) ص ۱۶۸.
۲۶. «...إني جاعلك في الارض خليفة...» (بقره/۳۰) و «إنا عرضنا الامانة على السماوات و الارض و الجبال فأبين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان...» (احزاب/۷۲) «و لقد كرمنا بني آدم...» (اسراء/۷۰).
۲۷. وعدالله الذين آمنوا منكم و عملواالصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم... (نور/۵۵).
۲۸. شيرازي، المبدأ و المعاد، پیشین، ص ۶۲۶.
۲۹. اسفار، ج ۸، ص ۳۳۱ ۳۲۶؛ الشواهد الربوبية، پیشین، ص ۶۲۴، ۴۹۷؛ المبدأ و المعاد، پیشین، ص ۶۲۶، ۶۲۷، ۴۱۸.

۳۰. الشواهد الربوبية، پیشین، ص ۴۲۴.
۳۱. سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، دفتر اول نشست‌ها و گفتگوها، به اهتمام شریف لکزایی (قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷)، ص ۱۰۹.
۳۲. اسفار، ج ۷، پیشین، ص ۲۸۲. ج ۳، ص ۶۱.
۳۳. اسفار، ج ۹، ص ۱۹۴-۱۹۷.
۳۴. الشواهد الربوبية، پیشین، ص ۴۲۴؛ المبدأ و المعاد، ص ۶۲۶.
۳۵. المبدأ و المعاد، پیشین، ص ۶۱۳.
۳۶. الشواهد الربوبية، تحقیق: استاد جلال الدین آشتیانی (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶)، ص ۴۲۲.
۳۷. شریف لکزایی، پیشین، ص ۱۲۷.
۳۸. اسفار، ج ۹، ص ۸۷.
۳۹. سورة شمس، آیه ۹ و ۱۰.
۴۰. اسفار، پیشین، ص ۸۸.
۴۱. همان.
۴۲. همان، ص ۹۳.
۴۳. الشواهد الربوبية، ص ۴۲۶.
۴۴. همان.
۴۵. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱ (بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۷)، ص ۳۵۳ - ۳۵۱، ۳۶۸ به بعد؛ ج ۴، ص ۱۱۳.
۴۶. الشواهد الربوبية، ص ۴۲۶.
۴۷. همان، ص ۴۲۵.
۴۸. همان، ص ۴۲۶ - ۴۲۴.
۴۹. همان، ص ۴۲۰؛ المبدأ و المعاد، ص ۶۱۸.
۵۰. الشواهد الربوبية، ص ۴۲۹ و ۴۰۷. المبدأ و المعاد، ص ۴۱۵ - ۶۱۳.